

روش‌شناسی تاریخ: توصیفِ روایی گذشته، تبیینِ علیِ رویداد

سیدعلیرضا واسعی^۱

چکیده

مطالعات تاریخی، همچون دیگر علوم دارای روشی است که در دو سطح توصیف و تبیین قابل ارزیابی است. سطح توصیف، تصویر روایت محور گذشته است که بر مبنای الگویی تجربه‌شده توسط متخصصان تاریخ در گذر زمان پیش می‌رود (سطح کشف - واقعیت)؛ اما تبیین، پرداختن به علل و عوامل شکل‌گیری رویدادهای گذشته است (سطح اکتشاف - حقیقت) که علی القاعده از طریق غیر روایی باید مورد توجه قرار گیرد. اینکه چنین تبیینی در مطالعات تاریخی چه جایگاهی دارد، مسئله کانونی مقاله است که به رغم پژوهش‌های صورت‌گرفته، همچنان نیازمند کاوش و مذاقه است.

پرسش اصلی این نوشتار که با هدف ارائه راهکاری برای درک بهتر گذشته شکل گرفته، چیستی تبیین تاریخی و چگونگی کاربست آن در مطالعات تاریخی است که با این فرضیه دنبال می‌شود که توصیف و گزارشگری، با فرض وجود تبیین مبتنی بر دیدگاه قانون فراگیر، حقایق گذشته را بر نموده و رازورم‌های آنها را آشکار می‌سازد. برای اثبات مدعا به روش عقلی با بهره‌گیری از فلسفه علم قدم بر می‌دارد.

واژگان کلیدی

روش‌شناسی، تاریخ، توصیف، تبیین، قانون فراگیر، قانون ثنوی.

۱. دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی: vaseiali@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۱۳

مقدمه

گسترش «مطالعات تاریخی» و تخصصی شدن آن، موجب تأملاتی در حوزه روش تاریخ‌نگاری گردیده است. از این رو، نوشته‌های درخوری را رقم زده است؛ هرچند همچنان نیازمند واکاوی است. امروزه، با آنکه دانش تاریخ شکل و شمایل جدیدی یافته، اما همچنان، در چنبره نگاه‌های سنتی گرفتار است. این شاخه از دانش بشری، گاه به مثابه داستان، قصص، زندگی‌نامه و خاطره تلقی می‌شود؛ البته با این روی‌آورد که از دانستن آن، تجربه اندوخته می‌شود، پندی به دست می‌آید، یا سرگرمی‌ای ایجاد می‌گردد، یا محفلی از گفت‌وگوهای پراکنده و غیرمفید باز داشته می‌شود، یا معنای زندگی و چگونگی زیستن کوتاه آدمی در پناه و بلندای آن، نظاره می‌گردد. در واقع، آشنایی با تاریخ... نگاه انسان را، آن‌چنان قدرت تعمق می‌بخشد که در ورای حوادث، آن‌جا که چشم عادی چیزی نمی‌بیند، نفوذ کند و زندگی محدود و کوتاه خویش را از طریق تاریخ با زندگی گذشتگان، با زندگی دراز گذشته انسانیت پیوند دهد و آن را عمیق‌تر و پرمعنی‌تر کند. به گفته بیهقی، از فواید تاریخ، لذت‌انگیزی آن است. حتی در آداب و رسوم رایج زندگی روزانه و در خرافات و عقاید کودکانه جاری روزگار خویش، مورخ وقتی با چشم کنجکاو می‌نگرد، لذت دریافت گذشته‌های جاندار، لذت مستغرق شدن در لحظه‌های نزدیک به شروع یک تاریخ را درک می‌کند. (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۱۸-۱۹ و ۲۰) آشنایی با آن، همه آن چیزهایی را که پیرامون انسان وجود دارد معنا و جاذبه دیگر می‌بخشد و اساساً تاریخ تجربه زندگی انسان است که در طول زمان گسترش یافته است (استنفورد، ۱۳۸۵: ۳۳).

همین دست فواید، پرداختن به «تاریخ» را در همیشه زمان‌ها مورد توجه آدمیان قرار داد، اما برای مسلمانان به جهاتی اهمیت مضاعف یافت؛ توصیه قرآن به سیر در زندگی گذشتگان، نگاه به عواقب نیکوکاران و بدکاران و مستضعفان و قدرتمندان، عنایت به سرگذشت پیامبران و رسولان و حتی فهم حقیقت توحید در پرتو آن، از آموزه‌های ترغیب‌کننده بوده است. (آل عمران: ۱۳۷؛ انعام: ۱۲۹؛ اعراف: ۱۶۱؛ یونس: ۲۱۷؛ یوسف: ۱۴۸؛ نحل: ۲۷۱) روشن است که اگر چنین پشتوانه قرآنی هم وجود نداشت، باز توجه به آن، امری ضروری می‌نمود، چرا که تنها در پناه داده‌های آن، آدمی خویشتن انسانی‌اش را آزموده و حقیقت وجودی خود را فراچنگ می‌آورد، اما تأکیدهای قرآنی و داده‌های دینی بر اعتبار آن افزوده و بر جایگاهی فراتر از انتظار پیش گفته نشانده است؛ منبع الهام و شناخت و محط مجادلات ایمانی و صحنه انعکاس فرجام حیات خوبان و بدان. سخن امام علی علیه السلام در بهره‌گیری از تاریخ که نشان کارآمدی آن در زندگی بشر

دارد (نهج البلاغه، ۳: ۴۱) و گوش‌فرادهی معاویه به تاریخ (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۲۹) برای اعمال سیاست مزورانه، دو رویه بهره‌مندی است که در همیشه تاریخ فراروی بشر قرار داشته است. به گفته سخاوی، کسی که این جنبه تاریخ را می‌شناسد به کسی می‌ماند که در تمام دوران‌ها زیسته، همه امور را تجربه کرده و شخصا همه آن اوضاع و احوال را آزموده است. عقل او رشد می‌کند، مجرب می‌شود، و از چنگ تمامی مظاهر جهل و خامی رها می‌گردد. (روزنتال، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۷)

۱. اهمیت تاریخ در دنیای کنونی

تاریخ در معارف کنونی بشر، بیش از پیش ارج یافته است؛ علمی در پناه آن برآمدن و بالندگی و حتی موجودیت خویش را ملاحظه می‌کنند، چنان که همه تمدن‌ها فرایند خویش را در آینه آن به نظاره می‌نشینند و اقوام و ملل نیز، در بستر زلال آن، حکایت ژرفایی، شکوفایی، سنت‌مندی، هویت‌داری یا هویت‌یابی خود را باز می‌بینند و این اتفاق نظر، پدید آمده که بدون این شناسنده، چیزی اعتبار واقعی و حقیقی نخواهد یافت، حتی معرفت‌شناسی در ذیل آن تعریف می‌شود، اما این که با همه اهمیت و عظمت تاریخ، چه معامله‌ای با آن صورت می‌گیرد یا باید صورت گیرد، خود مقوله پیچیده‌ای است، به‌ویژه آنکه آیا می‌توان آنچه رخ داده (گذشته) را به درستی دریافت یا نه؟

این جستار بر آن است تا با درنگ و تأمل در روش‌های تاریخ‌نگاری و شناسایی اجمالی آن، دو عرصه کشف (تاریخ کشفی) و اکتشاف (تاریخ اکتشافی)^۱ را از هم باز نموده و نشان دهد آنچه تاریخ پردازان عموماً در پی آنند، شناخت چگونگی واقعه‌ها، رویدادها و در یک کلمه کنش انسانی در زمان گذشته است که به زعم نویسندگان این سطحی از دریافت واقع است، اما آنچه ضرورت دارد، توجه به چرایی بروز آن‌هاست که با «تبیین تاریخی»^۲ به دست آمدنی است، (رک: استنفورد، ۱۳۸۵، ص ۳۳۷ به بعد) چرا که تاریخ علی‌الاصول عبارت است از بازگو کردن اعمال گذشته به طوری که ما نه تنها جریان وقایع، بلکه علت رخداد آن وقایع را هم بازشناسیم. (والش، ۱۳۶۳: ۲۵) تبیین تاریخی روشی برای دریافت حقیقت (اکتشاف گذشته) و نشان دادن

۱. کشف و اکتشاف در محاوره‌های عمومی و حتی علمی، دو سطح دریافت را نشان می‌دهند؛ کشف، پرده‌برداری و چهره‌گشایی از یک امر است و اکتشاف، به دست آوردن یک چیز از دل تاریکی‌ها یا عمق موانع.

۲. Historical Explanation.

حقایق رویدادهای پیشین، فراتر از سطح گزارش جریان رخدادها (واقعیت) است.^۱ به تعبیر هگل، تاریخ نه فقط به عنوان انبوه رویدادها، بلکه با درک دلایل اینکه چرا رویدادها آن گونه اتفاق افتاده اند، فهمیده می‌شود. (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۱۴۷)

۲. تاریخ‌نگاری در اسلام

بی‌گمان دانش تاریخ با کنش‌های انسانی که در گذشته رخ داده، سر و کار دارد و وقایع و قضایای سپری شده مرتبط با انسان را به مطالعه روشمند و علمی گرفته و بر آن است تا آنچه بر آدمی گذشته را به همان گونه که رخ داده به تصویر کشیده و فراروی او گذارد. کار مورخ، بازسازی یا احیای گذشته بر اساس الگویی تعریف شده (علمی) است^۲ که امکان ارزیابی یافته‌های وی را برای دیگران فراهم می‌سازد. یافته‌های مورخ با این رویکرد، اغلب از خیال پردازی، داستان سرایی و حتی واگویی سخن راویان و ناقلان و یا ساختن (ذهن‌آورد) فاصله می‌گیرد و به مثابه پژوهشی عالمانه و مبتنی بر اصول، قواعد و الگوهایی عرضه می‌شود که تا حد بالایی با واقعیات (آنچه رخ داده بود) و طبعاً با یافته‌های علمی دیگران سازگاری دارد. این البته با آنچه در گذشته با این نام عرضه می‌شد و بیشتر یافته‌های ذهنی یا خواسته‌های درونی نویسندگان بود و در سطح قصه و گاه افسانه تنزل می‌یافت، فاصله دارد. با همه این‌ها، آنچه با عنوان تاریخ عرضه می‌شود، کم و بیش نقدهایی را متوجه خود ساخته و یا لاقبل همچنان در راه تکامل روشی و کاستن نقیصه هاست.

آنچه بیش از همه در گذشته مورد اتباع نویسندگان بود، اصرار بر نقلی بودن تاریخ و اعتماد به نقل راویان و تأکید بر استناد روایت بود، چنان که طبری (م ۳۱۰ق) به عنوان سرآمد و الگوی مورخان گذشته، چنین روشی را دنبال کرده است. وی تصریح می‌کند آنچه در کتاب آورده مستند به روایات و اسنادی است که از دیگران، یکی پس از دیگری به او رسیده و او تنها از آنان روایت

۱. «واقعیت تاریخی، امری است که محقق و جامعه‌شناس با آن سروکار دارد و فقط حاکی از وجود امری است در تاریخ؛ اما آن چه حقیقت تاریخی می‌خوانند، امری است که مورخ و فیلسوف با آن سروکار دارد و عبارت است از آنچه با قانون علیت بتوان وجود و وقوع آن را توجیه کرد و محتمل نشان داد... تاریخ وقتی مجموعه‌ای از واقعیت‌های تاریخی باشد، چیزی جز یک سلسله امور جزئی و غیرمحتمل نیست. فقط وقتی محتمل و معقول می‌شود که در آن، واقعیت‌های تاریخی منتهی شده باشد به حقیقت تاریخی.» (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۱۳۲)

۲. با این رویکرد، دیدگاه آنان که تاریخ را برساخته ذهن افراد می‌دانند، زیر سؤال می‌رود.

می‌کند یا سند روایت را به آنها می‌رساند، بی‌آنکه استنباط فکری و استخراج عقلی کرده باشد. از این رو به صراحت می‌گوید: اگر ناظر و شنوندگان اخبار این کتاب به برخی داستان‌ها و قصه‌ها برخوردند که عقل، وجود آنها را انکار کند و جامعه شنیدن آنها را ناخوش دارد، نباید بر من خرده‌گیری و عیب‌جویی کنند، چه آنکه این گونه اخبار را دیگران و پیشینیان برای ما نقل کرده‌اند و ما نیز آن را چنان‌که شنیده‌ایم در کتاب خود آورده‌ایم. (طبری، ۱۳۸۷، ج ۸: ۱؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ۳۰) البته در این روش تاریخ‌نگاری که متشکل از مجموعه‌ای از مواد خام (روایات و اخبار) است، خود بر گزینشی استوار است؛ روایات صحیح و قابل اعتماد؛ یعنی مسند و دارای سلسله سند متصل و پیوسته، بدون معارض، و از راوی ثقه؛ عادل، صادق و حافظ.

۳. رویکرد تبیینی تاریخ

تنها مسیر قابل اتکا و اعتماد برای تصویر و نظاره‌گری گذشته، از نظر مورخ که مسئولیت اجتماعی برای عرضه گزارش‌های معتبر از گذشته را دارد، (مکالا، ۱۳۸۷: ۸۱) جست‌وجو در منابع و آثار بر جای مانده از پیشینیان و استناد به روایات مصرح آنان است. این گونه از تاریخ‌نگاری توصیفی، به رغم داشتن مزایایی، چون تجمیع روایات مختلف، عدم دخالت مورخ و سادگی، به شدت خدشه‌پذیر است، چون نمی‌تواند حقیقت روی داد را به تصویر بکشد، از این رو، برخی چون مسعودی، ابوعلی مسکویه و دیگران در پی چاره‌جویی برآمده و روش قابل دفاع‌تر و شناسنده‌تری را دنبال کردند، اما ثمره ملموس این تلاش به دست ابن خلدون در قرون بعدی؛ یعنی قرن نهم و دهم هجری به بار نشست. او به زعم خویش، در نوشته‌های تاریخی پیشینیان به داده‌هایی برخورد که به رغم پیروی از الگو و معیارهای تاریخ‌نقلی، نه تنها حقیقت‌نما نبود، بلکه آکنده از خطا و آمیخته با امور غیر واقع بود، لذا برای گریز از این معضل، با نقد الگوی پیشین، به ارائه روشی علمی برای شناخت گذشته روی کرد و با بیان الزامات مورخ، راه‌های ورود خلاف‌گویی در زبان راوی را عالمانه به تأمل گرفت و راه‌کاری را پیشنهاد کرد که می‌تواند گامی در مسیر تبیین تاریخ باشد، هر چند خود به هر دلیلی نتوانست از الگوی پیشنهادی خویش پیروی کند. او با تأکید بر کشف، به اکتشاف می‌اندیشید و بر آن بود مورخ بدون دانستن قواعد سیاست و طبایع موجودات و اختلاف ملتها و سرزمینها و اعصار گوناگون؛ از لحاظ سیرتها و اخلاق و عادات و مذاهب و رسوم و دیگر کیفیات، نمی‌تواند درک درستی از گذشته داشته باشد، در نتیجه لازم است مورخ در مسائل مزبور، وقایع حاضر و موجود را از روی احاطه کامل بداند و آنها را با آنچه نهان و

غایب است بسنجد و وجه تناسب میان آنها را از لحاظ توافق یا تضاد و خلاف دریابد و موافق را با مخالف و متضاد تجزیه و تحلیل کند و به علل آنها پی برد. هم به درک اصول و شالوده‌های دولت‌ها و ملت‌ها و مبادی پدید آمدن آنها و موجبات حدوث و علل وجود هر یک همت گمارد و عادات و رسوم و اخبار زمامداران را به کمال فرا گیرد و در این هنگام او می‌تواند هر خبر منقول را بر قواعد و اصولی که به تجربه و مطالعه آموخته است عرضه کند، اگر آن را با اصول مزبور موافق یابد و بر مقتضای طبیعت آنها جاری باشد، صحیح خواهد بود و گرنه آن را ناسره شمرده و خود را از آن بی‌نیاز خواهد دانست. او همچنین دانستن احوال ملت‌ها و نسل‌ها و چگونگی تبدیل و تغییر آنها در بستر اعصار و گذشت روزگار را، برای مورخ لازم شمرده و عدم اطلاع از آن را به منزله بیماری مزمن ناپیدا می‌دانست که جز با سپری شدن قرن‌های دراز روی نمی‌دهد و جز افرادی انگشت شمار از کسانی که به تحولات طبیعت آشنایی دارند، این امر را درک نمی‌کنند. (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ۵۱) وی همچنین به راه‌های ورود سخن کذب بر زبان راوی اشاره می‌کند و عواملی را در این راستا برمی‌شمرد (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ۶۴-۶۵)، بدین گونه مورخان را از اعتماد به نقل راوی به زعم این که دارای ویژگی‌های پیش گفته هستند، پرهیز می‌دهد. وی به راستی باب جدیدی پیش‌اروی اهل تاریخ گشوده و پیروانی، به ویژه در جهان غرب پیدا کرد (اتکینسون و ...، ۱۳۷۹: ۲۵۸)؛ چنان که اغلب امروزیان آن روش را سر مشق پژوهش تاریخی خویش قرار داده‌اند.

در این گونه تاریخ‌نگاری، مورخ تنها به خبر راویان بسنده نمی‌کند، بلکه با استفاده از دیگر علوم و نیز دریافته‌های عقل تجربی، به ارزیابی داه‌های تاریخی پرداخته تا آنچه به واقع نزدیک‌تر است را به دست آورد. چنین رویکردی بی‌گمان بر روش اول برتری دارد، هر چند نه تنها از داده‌های آن بی‌نیاز نیست، بلکه تمام اطلاعات خود را از آن می‌گیرد، اما راه کشف گذشته را به آن منحصر نمی‌کند.

روی آورد پیش گفته با همه مزایای خود، پژوهشگران را از تکاپو و تأملات بیشتر باز نداشته و رویکرد سومی را پدید آوردند که نام تاریخ ترکیبی مناسب آن است. در این نوع تاریخ‌نگاری، مورخ علاوه بر کاربست روش‌های قبلی، با بهره‌گیری از علوم مختلف تاریخی و امروزی، می‌کوشد تا فضای شکل‌گیری یک رخداد را به طور کامل، با تمام جریان‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و سایر جنبه‌های آن احیا (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۱۱۸) و به مانند تصویری زنده آن را ملاحظه نماید، چنان که در مکتب آنال جست‌وجو می‌شود؛ تاریخ تام و کامل، نه به معنای

تاریخ جهان، بلکه به معنای ادغام همه انواع روش‌ها و جنبه‌های تاریخ، یک تاریخ پیوسته و یک رهیافت ساختاری - کارکردی متمرکز بر پیوستگی‌ها و نظام‌های جامعه (استنفورد، ۱۳۸۴: ۵۰-۵۱). در این روش، نوعی کاربرست روش‌ها و ترکیبی از اطلاعات دیده می‌شود. این سه رویکرد روشی در تاریخ‌نگاری، در این نکته اشتراک دارند که در مقام کشف گذشته و توصیف جریان واقع‌اند و می‌کوشند تا کنش گذشته آدمی را به تصویر بکشند، اما تمایزشان با یک دیگر، از یک سو در همه‌جانبه‌نگری یا سطحی‌نگری، از سوی دیگر در راستی‌نمایی و کژی‌نمایی و از سوی سوم، در کامل‌نمایی و ناقص‌نشانی است، اما دسترسی به حقایق گذشته همچنان نیازمند تکاپوی دیگری است.

۴. دغدغه‌های تبیین تاریخ در دوره معاصر

مطالعات تاریخی از منظر دریافت‌چرایی بروز رخداد یا تبیین آن، دغدغه جدی اهل تاریخ امرزبان است. گرچه برخی بر رویکردهای پیشین عنوان تبیین‌روایی داده‌اند،^۱ اما به نظر می‌رسد تنها در صورتی که بتوان برای تبیین سطوح مختلفی دید، رویکردهای پیش‌گفته با اختلاف مراتب می‌توانند در آن جای گیرند. با همه این‌ها، مقام تبیین مرحله‌ای پس از دریافت است. به راستی مورخان یا پژوهشگران تاریخ چه نوع نگاهی به گذشته دارند و یا برای شناساندن حقیقت گذشته، پس از کشف صورت آن، چه کاری انجام می‌دهند؟ پاسخ به این پرسش با پیچیدگی‌هایی همراه است، به ویژه آن که تفکیک میان این رویکرد با رویکرد کشفی هنوز در مراحل اولیه قرار دارد.

مورخان، همانند دیگر عالمان، صرفاً به توصیف و گزارش موضوع مورد مطالعه (ابژه)؛ یعنی چگونگی و حتی چیستی آن بسنده نمی‌کنند، بلکه علاوه بر آن به چرایی بروز آن نیز می‌پردازند؛ رهیافتی که بدواً در علوم طبیعی زاده شد و اعتبار خود را در پناه آن به اثبات رساند و سپس ترازوی علمیت دیگر یافته‌ها گردید. به راستی در تاریخ چه تبیینی وجود دارد؟ البته پوشیده نیست که از زمان هویت‌یابی مطالعات تاریخ علم و توجه به مقوله تبیین، این بحث جدی در میان عالمان مطرح بوده که آیا برای تبیین پدیده‌ها، راه یگانه‌ای وجود دارد یا راه‌های متفاوتی باید پیموده شود؟ دسته‌ای برای علوم انسانی تبیین متفاوتی را شناسایی می‌کنند. (سیدنی،

۱. برخی تبیین تاریخی را سه‌گونه دانسته‌اند: ۱. تبیین قانونمند؛ ۲. تبیین عقلانی؛ ۳. تبیین روایی. (اتکینسون، ۱۳۷۹:

۱۶۰:۱۳۵۴) چنان که فیلسوفان با نفوذی نظیر ویلهلم دیلتهای^۱ و هاینریش ریکرت^۲ با در نظر داشتن تمایز کانتی میان عالم معقول و عالم پدیدار و تمایز هگلی میان روح و طبیعت، احساس کردند که باید میان آن دسته از علومی که موضوع پژوهش آن‌ها عالم طبیعی و غیر انسانی^۳ است و علومی که به مطالعه انسان به عنوان موجودی دارای روح^۴ می‌پردازند، تمایز صریحی قایل شوند. اینان بر آنند که به جای یک روش‌شناسی، دو نوع روش‌شناسی وجود دارد و طبعاً ساختار منطقی تبیین تاریخی که به علوم انسانی تعلق دارد، با تبیین پدیده‌های طبیعی در بنیاد و اساس تفاوت دارد (ادوارز، ۱۳۷۵: ۳۴)^۵ اما عده‌ای دیگر که هم اکنون دیدگاه شان غالب است، بر فراگیری تبیین پای می‌فشارند؛ افرادی چون موریس کوهن^۶، کارل پوپر^۷ و موریس ناندلبوم^۸ و از همه موثرتر کارل همپل^۹ در مقاله نقش قانون عام در تاریخ که ادعا می‌کند همانطور که عالمان علوم طبیعی، حوادث جهان طبیعت را تبیین می‌کنند، مورخان، حوادث تاریخ انسانی را تبیین می‌کنند. (سروش، ۱۳۷۲: ۳۲۵) از نظر اینان در مطالعات تاریخی امکان فهم رویدادها در پرتو دسته‌ای از تعمیم‌های قانونمدارانه وجود دارد. (باربور، ۱۳۶۲: ۲۳۹ و رک: پوپر، ۱۳۶۴: ۵۲۷-به بعد) این نوشته نیز بر همین مبنا، البته با توضیحی که خواهد آمد، پیش می‌رود، چون بر آن است که میان مطالعه اجتماع و مطالعه طبیعت، تفاوتی ذاتی وجود ندارد. (رک: پوپر، ۱۳۸۴: ۱۴۱ به بعد) تبیین امری فراتر از توصیف و گزارش یا کشف رویداد (امر واقع = آنچه رخ داده)، و در جست‌وجوی دریافت حقیقت (واقعیت امر = حقیقت آنچه رخ داده) است. دانیل لیتل^{۱۰} بر آن است

۱. Wilhelm Dilthey.

۲. Heinrich Rickert.

۳. Naturwissenschaft.

۴. Geisteswissenschaft.

۵. اینان به سه دلیل، قائل به دوگانگی روش‌اند؛ ۱. شعورمندی و تغییرپذیری انسان که وی را بی‌ماهیت می‌سازد؛ ۲. انگیزه‌داری و غایت‌مندی رفتار انسانی که به رفتارشناسی او مربوط می‌شود؛ ۳. یگانه بودن و غیر مکرر بودن موضوع تاریخ. (ادوارز، ۱۳۷۵: ۳۴-۳۵)

۶. Morris Cohen.

۷. Sir Karl Raimund Popper.

۸. Maurice Nandelbaum.

۹. Carl Gustav "Peter" Hempel.

۱۰. Daniel E. Little.

که هر تبیین عادتاً پاسخی به سؤالی است^۱ و جان استورات میل^۲ در تعریف خود از تبیین تأکید می‌کند که یک واقعیت منفرد را وقتی می‌توان تبیین شده دانست که علت آن نشان داده شود، یعنی قانون یا قوانینی عینی که پیدایش این واقعیت، موردی از آن‌ها است بیان گردد (باتومور، ۱۳۸۶: ۶) و سروش می‌نویسد: هنگامی می‌توان گفت به تفسیری و تبیینی از وقایع رسیده‌ایم که علت‌یابی شده باشد و اینکه حوادثی را که به حسب ظاهر در آغاز کار ناپیوسته به نظر می‌رسیدند و میان آنها تفرقی بود و حدس به پیوندی میان آنها نبود ارتباط شان را نشان داده باشیم. هنگامی که حوادث تبیین شد، ما ارتباط شان را حس می‌کنیم، آنها را از یک خانواده می‌دانیم و پراکندگی پیشین زدوده می‌شود. (سروش، ۱۳۸۵: ۷۹) بنا بر این، تبیین معطوف به چرایی یک امر (تعلیل چرایی) در بستر هندسی آن است. این که چرا واقعه‌ای پدید آمده، در پیدایی آن آدمیان چه نقشی داشته یا چرا کارهایی را انجام داده اند و علت کنش‌هایشان چه بود، تبیینی است که انجام می‌شود. (استنفورد، ۱۳۸۵: ۳۳۷) روشن است چنین مواجهه‌ای با امری تاریخی، دیگر مستند به گزارش‌های نقلی نیست، بلکه بر اساس اصولی علمی و تحلیل واقعه در سایه قوانین یا تعمیم‌هایی اساس‌مند که به تجربه پژوهش و تأمل به دست آمده، صورت پذیر است. هر تبیین معتبری عبارت است از گنجیدن در تحت شمول قوانین عام؛ یعنی رویدادی که قرار است تبیین شود باید نشان داده شود که قابل استنباط یا استنتاج از یک «قانون فراگیر» است، همراه با گزاره‌هایی راجع به شرایط سابق بر آن رویداد. (باربور، ۱۳۶۲: ۱۳۳ و سروش، ۱۳۷۲: ۳۲۶-۳۲۸)

مورخان، به ویژه در گذشته بر آن بودند تا توصیف روشنی از آنچه رخ داده، مثلاً از حمله مغولان به سرزمین‌های اسلامی و چگونگی سقوط عباسیان عرضه دارند و به طور طبیعی، با بررسی اسناد و کاوش در منابع به آن راه یافته و در ذهنیت مخاطبان می‌نشانند، اما این که به راستی چرا عباسیان در مقابل هجمه مغولان تاب مقاومت نیافتند و علت فروپاشی خلافتشان چه بود و چرا قومی مهاجم توانست بر آنان پیروزی یابد، عملاً در راستای فعالیت کشفی مورخان روایت‌گر دیده نمی‌شود، اما از پژوهشگر تاریخ، پاسخ‌گویی به آنها امر متوقعی است که در پرتو تبیین تاریخی؛ یعنی برداشت‌علی به جای برداشت فعلی، به آن‌ها بپردازد.

در میان تاریخ‌پردازان، گاه میان روش‌های تاریخ‌نگاری (روش‌های کشف) و تبیین‌های تاریخی (روش‌های اکتشاف) که البته در نگره کلان هر دو در روش‌شناسی تاریخ جای دارند،

۲. John Stuart Mill.

خلطی به چشم می‌خورد، به همین جهت ناهوشیارانه از قلمرو مباحث یا اصطلاحات بیرون رفته یا در حریم دیگری داخل می‌شوند.

تبیین تاریخی بر اساس داده‌های تاریخ نقلی فرجام درست و جامعی نمی‌یابد، چون همان‌طور که گفته آمد، در این گونه از تاریخ‌نگاری‌ها، صورت واقعه به علت وجود کاستی، کژی، سوپه‌گیری و یک سو نگری یا پارادایم‌های حاکم، هنوز به درستی گزارش نمی‌شود تا بر اساس آنها بتوان تأملات جدی انجام داد، جز آن که تبیین صرفاً به معنای روایت‌گری به کار رود (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۵۹). اما در دو گونه دیگر، چنین امری میسر است، چون به کوشش محققان و مورخان، گزارش توصیفی مقرون به واقع صورت گرفته و آنچه حاصل آمده، درخور تأمل ریز کاوانه و علت جوینانه گردیده است.

۵. گونه‌های تبیین تاریخ

تبیین تاریخی، گذشته از چند و چون‌هایی که در اساس آن وجود دارد، از دو آبشخور بهره می‌گیرد؛ رهیافت علمی و در پرتو قوانین یا تعمیم‌های قانون وار علمی و دیگر رهیافت فلسفی و کلان‌نگرانه.

۵.۱. رهیافت علمی (علی = قانونمدارانه):

علوم انسانی و حتی علوم زیستی را با ابزارها و روش‌های علوم طبیعی نمی‌توان اندازه‌گیری کرد، ولی این سخن به آن معنا نیست که تمامی روش‌های دریافت معرفتی این حوزه‌ها با علوم طبیعی فرق دارند. در علوم انسانی، از جمله تاریخ، قانون به معنای آنچه در فیزیک وجود دارد قابل اصطیاد نیست، چون خواست، اراده و اغراض آدمی در کنش‌گری‌های او دخیلند، اما قانون واره‌های حاکم بر حیات بشری زمینه اندراج اجزا و اعضای خرد را در ذیل دریافت‌های کلی فراهم می‌سازد. این کلی‌های قانون وار به تجربه تاریخی، اجتماعی یا روانشناسانه عاید بشر شده است.

همچنین مورخان با مطالعه رویدادهای متعدد مشابه، به رابطه برخی از اجزا با اجزای دیگر دست می‌یابند که نشانگر نقش آفرینی جزء پیشین بر امر پسین دارد و تکرار موردی آن آهسته آهسته ذهن محقق را به رابطه الزامی میان آن دو می‌کشاند و توالی آن دو را حاکی از نظمی منطقی می‌یابد که در نهایت قانونی کلی از دل آن بیرون می‌آید که هر گاه چنان حادثه‌ای رخ دهد، چنین واقعه‌ای به دنبال آن پدیدمی‌آید و این گامی در جهت علت‌یابی یا علت‌انگاری امر

پیشین است. این درست است که توصیفات غالب رویدادهای تاریخی آن اندازه پیچیده هستند که می‌توان این رویدادها را یگانه و منحصر به فرد دانست به این معنا که رویدادهای دیگری وجود ندارند که تحت توصیفات همسان کلی قرار گیرند، لیکن این یگانه و منحصر به فرد بودن هیچ مانعی برای گنجاندن آن تحت قوانین کلی ایجاد نمی‌کند و مطابق این دیدگاه، در عمل تحلیل دقیق آنچه که باید به تبیین آن پرداخت، در واقع تبیین آن را با استناد به مجموعه پیچیده‌ای از قوانین ممکن می‌گرداند. (ادوارز، ۱۳۷۵: ۷)

تبیین علمی تاریخ چه بر اساس «قوانین تعاقب» و چه بر پایه «قوانین روانشناختی»، رویکردی تحویل‌گرانه جزء به کل است که در علوم غیر انسانی مقبولیت عام یافته است، هر چند واقعیت آن است که حتی در علوم طبیعی نیز سخن از وجود قوانین بی‌چون و چرا و منطبق سازی آن با مصادیق و موارد، جای تأمل دارد؛ یعنی به سادگی آنچه مطرح می‌شود نیست، چرا که قوانین طبیعی نیز با شرط و شروط همراه هستند و هم‌سان نمایی مصادیق با آن‌ها هم، به دانستن شرایط بسیار پیوند دارد و در علوم انسانی البته، هم‌شناخت آن قوانین عام سخت‌تر است و دارای شروط بیشتر و هم‌منطبق سازی موارد با آن‌ها با پیچیدگی بیشتری همراه است.

اگر چه تاریخ با پدیده‌هایی منفرد و شخصیه سر و کار دارد و به رویدادهایی می‌پردازد که بی‌همتا هستند، اما این وضعیت امری استثنایی در میان دیگر دانش‌های بشری نیست، چنان‌که روانشناسی، جامعه‌شناسی و حتی علوم زیستی همین گونه‌اند، ضمن این‌که بی‌همتایی در تاریخ نباید به معنای نبود عناصر مشابه تلقی گردد، چنان‌که وقوع انقلاب در یک جامعه، همانندی‌هایی با انقلاب‌های دیگر جوامع دارد که با مطالعه یک‌یک آن‌ها می‌توان قوانین یا قانون‌واره‌هایی را پیدا کرد. مورخ در پرتو اطلاعات کلی به دست آمده از تجربه علمی خود (رک: ابن‌خلدون، ۱۳۶۷، مقدمه) و نیز با بهره‌گیری از یافته‌های دانش‌هایی چون جامعه‌شناسی، (رک: شریعتی، ۱۳۴۷، ۵۶۱) علوم سیاسی، روانشناسی و ... به تبیین رخدادها دست می‌زند. این هم‌گرایی علوم که در بسیاری از دانش‌های بشری وجود دارد، در علوم انسانی به ویژه تاریخ بیشتر کارآمد است. تاریخ با کنش انسانی در گذشته سرو کار دارد و طبعاً این موجود با تمام ویژگی‌های انسانی خود در زمان گذشته و دوره‌ای از تاریخ زیسته است و این وضعیت عملاً مورخ را ملزم می‌سازد تا در تبیین کنش‌های او از علوم مختلفی بهره بگیرد.

به گفته دیلتای،^۱ در همه علوم انسانی، از شیوه‌های عقلی عام و روش‌هایی که مشترک میان همه علوم است، یا از علوم خاص وام گرفته می‌شود، می‌توان بهره برد. این روش‌ها شامل مشاهده،^۲ طبقه بندی،^۳ تعینی کمیت،^۴ (آن‌جا که ممکن است) استقراء،^۵ و استنتاج،^۶ تعمیم،^۷ مقایسه و استفاده از مدل‌ها و ارائه و آزمایش فرضیه‌ها می‌گردد. وی در ادامه به این نکته نیز توجه می‌دهد که با همه این‌ها، مطالعات انسانی نمی‌توانند به معرفت و شناختی که طالب آن هستند، دست یابند، مگر این که هم چنین از روش فهم یا فاهمه^۸ که در واقع به عنوان یک گروه وجه ممیزه آن‌هاست و آن‌ها را از علوم طبیعت متمایز می‌گرداند، استفاده کنند. (مطهری، ۱۳۶۹:۲۷۷) مورخ در سایه چنین روش‌هایی می‌تواند به فهم چرایی بروز یک رخداد و جایگاه آن در دایره واقعیت‌ها دست یافته و به شناسایی آن بپردازد و حتی با بهره‌گیری از قوانین روانشناسی به تحلیل شخصیت‌ها و انگیزه‌های رفتاری و نیز مقاصد آنان در مواجهه با دیگران و پدیده‌ها توفیق یابد و به دنبال آن نظریه‌هایی را ارائه دهد. چنین تبیین علمی‌ای مقبولیت منطقی و متدلوژیک داشته و امری تحقیق پذیر است.

در این جا افزودن این نکته ضروری است که دانشمندان، میان تبیین و پیش بینی ملازمه‌ای می‌یابند و آن گاه امری را تبیینی می‌دانند که بتوان بر اساس آن پیش بینی داشت. جگون کیم^۹ می‌نویسد: یکی از توابع منطقی مدل قانون فراگیر این است که تبیین و پیش بینی ساختار منطقی یکسان دارند. وقتی می‌گوییم تبیین چیزی نیست جز استدلالی قیاسی، نتیجه ساده اش این است که به شرط این که اگر هر دو مقدمه قیاس را قبل از حدوث حادثه بدانیم، می‌توانیم آن را برای پیش بینی حادثه... به کار گیریم. (سروش، ۱۳۷۲:۶۹) بر این اساس، پذیرش تبیین تاریخی چگونه توجیه می‌شود، با این که در تاریخ کسی نمی‌تواند مدعی پیش بینی شود؟

-
۱. Wilhelm Dilthey.
 ۲. Observation.
 ۳. Classification.
 ۴. Quantification.
 ۵. Induction.
 ۶. Deduction.
 ۷. Generalization.
 ۸. Understanding.
 ۹. Jaegwon Kim.

بی‌گمان مطالعات تاریخی بسیار پیچیده‌اند و اکتشاف رازهای رخدادها پیچیده‌تر، اما این به معنای محال بودن آن نیست. در تاریخ، سخته‌های علمی بسیاری است که اگر به درستی دانسته شود امکان پیش‌بینی مشروط را فراهم می‌سازد، هر چند مشروط بسیاری را باید برای پیش‌بینی در نظر گرفت. به گفته همپل، قوانین عام نقش‌های مشابهی در تاریخ و علوم طبیعی دارند. با ملاحظه برابری صوری و ماهوی «تبیین» با «پیش‌بینی» می‌توان گفت یک تبیین، کامل نیست مگر بتواند به عنوان پیش‌بینی، سودمند افتد. اگر رویداد نهایی از شرایط اولیه مسبوق بر آن و از فرضیه‌های کلی‌ای که در تبیین آن گفته شده استنباط و استخراج شده باشد، در این صورت قابلیت این را دارد که قبل از وقوع پیش‌بینی شود. (باربور، ۱۳۶۲: ۲۳۳) به عنوان نمونه، اگر زمینه‌های پیشینی یک انقلاب به درستی اکتشاف گردد این امکان پدید می‌آید که گفته شود با بروز وضعیت مشابه، رخداد مشابهی شکل می‌گیرد، مثلاً اگر حاکمان چنین کنند، مردمان به رفتاری این‌چنینی روی نمایند، اوضاع اقتصادی چنین شود و مناسبات اجتماعی به این‌گونه درآید و ... شورشی پدید می‌آید و این پیش‌بینی کاملاً معقول به نظر می‌رسد، جز این که در امور مربوط به زندگی آدمی، پیش‌بینی، گاه خود مانع تحقق می‌گردد، چون عده‌ای را به تقابل می‌کشاند اما این اشکال آن دانش، به شمار نمی‌آید، بلکه بر مشروط پیش‌گفته، شرطی را می‌افزاید و آن این‌که: «اگر مانعی ایجاد نشود.»

۵.۲. تبیین فلسفی و کلان‌نگرانه (رهیافت فلسفی):

نگاه به تاریخ از منظر مورخان که به رویدادهای گذشته بر اساس منابع و مدارک، و روش تعریف شده می‌نگرند، امکان تبیینی را فراهم می‌سازد که مقبول فیلسوفان کلی‌نگر تاریخ یا فیلسوفان نظری تاریخ نیست. اینان بر خلاف رویکرد مورخان، به پدیده‌ای به نام تاریخ، به مثابه واقعیتی دارای معنا و هویت مستقل قایلند که فراتر از رفتار و کنش آدمیان قرار دارد. به بیان دیگر، برای تاریخ دو معنای متمایز از هم وجود دارد؛ در یک معنا تاریخ به مثابه دانش است که مورخان با آن سر و کار دارند و در معنای دیگر، به مثابه واقعیت یا جریان واقعیت است که اغلب تا دهه‌های اخیر موضوع پژوهش فلسفه تاریخ و اشتغال خاطر بسیاری از فیلسوفان و دین‌داران بوده است. (رک، پوپر، ۱۳۸۴: ۲۴۸ به بعد) تاریخ در این معنا، موجودی دارای سیر و مسیر و هدف است^۱ که از دیر باز ذهن افراد زیادی را به خود درگیر ساخته بود. سنت آگوستین^۱ بر آن بود که

۱. یاسپرس، فیلسوف آلمانی، بر آن است که جریان تاریخ رو به سوی هدفی دارد. این هدف می‌تواند همچون معنایی

غایت تاریخ فراتر از تاریخ است و غرض مشیت الهی معطوف به نجات و رستگاری است و نه سیر و جریان رویدادهای دنیوی (مطهری، ۱۳۶۹: ۱۷) و کانت با این استدلال که نبود غایت موجب پوچی رفتار آدمی می‌شود، تنها راه چاره را در آن می‌بیند که فیلسوف بکوشد تا نوعی غایت کلی طبیعی در این حرکت تناقض آمیز امور بشری بیابد و از خود بپرسد که با در نظر داشتن این غایت و با فرض وجود آن، نوعی تاریخ موجودات بشری که بدون داشتن طرح خاصی از آن خود به پیش می‌تازد، بر اساس نوعی طرح معین طبیعی ممکن نیست. (مطهری، ۱۳۶۹: ۹۰) بسیاری دیگر از فیلسوفان نیز چنین نگاهی را پذیرفته و بر وجود نوعی نظم و طرح، بر فرایند تاریخی تأکید ورزیده اند، و چنان که وجود دسته‌ای از آیات قرآنی برخی از متفکران اسلامی را به این رویکرد متمایل ساخته است. (مطهری، ۱۴۰۰: ۱۰-۱۱؛ مطهری، بی تا: ۱۵۷)

از این منظر، تاریخ جدای از کنش آدمیان، همچون موجود زنده متحرکی است که روحی دارد و جسمی و عزمی و آهنگی و هدفی و قانونی و نظامی و محرکی و مسیری. این هویت مستقل که به راه خود می‌رود و انسان‌ها را نیز یا تسلیم خود می‌کند و یا در زیر چرخ‌های تیزرو و پرشتاب و سنگینش له و مثله می‌کند، از جایی آغاز کرده است و از طریقی می‌گذرد و سرانجام هم به مقصدی می‌رسد. بر این اساس، تاریخ هویتی حقیقی است نه اعتباری و به سخنی دیگر انسان‌ها و حوادث خود تاریخ نیستند، بلکه در تاریخ اند. تاریخ بشرها را فرا گرفته و در میدان خود گرد آورده و بر گردنشان رشته یی افکنده و آن‌ها را به جایی که خود می‌خواهد، می‌کشاند. (سروش، ۱۳۵۷: ۷-۸) فیلسوفان، مورخان یا جامعه‌شناسانی چون ژان ماری آنتوان کدرسه،^۲ جامباتیستا ویکو،^۳ مونتسکیو،^۴ یوهان گوتفرید هردر،^۵ کانت،^۶ هگل^۷ و مارکس،^۸ و نیز

نهفته پدیدار شود که هیچ‌کس قصد تحقق آن را نداشته است. وی سپس اهداف تاریخ را در تمدن، آزادی، والایی و آفرینش معنوی و تجلی هستی (الوهیت) می‌داند. (یاسپرس، ۱۳۷۳: ۳۴۲-۳۴۵)

۱. Saint Augustinus.
۲. Marie-Jean-Antoine Nicolas de Caritat, marquis de Condorcet.
۳. Giovan Battista Vico.
۴. Baron de Montesquieu.
۵. Johann Gottfried von Herder.
۶. Immanuel Kant.
۷. Georg Wilhelm Friedrich Hegel.
۸. Karl Marx.

کنت^۱ و هربرت اسپنسر^۲ هر یک به نحوی در مقام ارائه تصویری از جریان تاریخ رو به پیش (ترقی = پیشرفت) بوده‌اند (ادوارز، ۱۳۷۵: ۱۸-۱۹)، چیزی که تا پیش از قرن هفدهم به این معنا شناخته شده نبود. (پولارد، ۱۳۵۴: ۲۰) از این زمان به بعد، اندیشه ترقی تاریخ و جامعه شیوع و رواج روزافزون و حیرت‌انگیزی یافت. اکثر مورخان، فلاسفه تاریخ، دانشمندان علوم اجتماعی، جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان نه تنها مسیری معین و محتوم برای حرکت جامعه و تاریخ قایل شدند، بلکه آگاهانه یا نا آگاهانه اعتقاد داشتند که این مسیر به نحو کلی، صحیح بوده است؛ یعنی همواره بشر از بدتر به بهتر و از پست‌تر به برتر در حرکت بوده است. این متفکران و دانشمندان نه تنها به زعم خود، مسیر جامعه و تاریخ را تشخیص داده بودند، بلکه بر آن صحنه نیز می‌گذاشتند. (مطهری، بی تا: ۱۶۲) چنین روی آوردی البته در میان اهل دیانت و سنتیان نیز پشتوانه‌ای قوی داشت. (والش، ۱۳۶۳: ۱۳۵-۱۳۶)

رهیافت فلسفه نظری تاریخ، البته مخالفانی نیز دارد که در جای خود باید جست‌وجو شود (پوپر، ۱۳۵۰: ۵۱)،^۳ چنان که آیزیا برلین با این ادعا که چنین رویکردی (تاریخ‌گرایی) به پذیرش جبر و انکار اراده آدمی می‌انجامد، آن را منکرشده (کار، ۱۳۶: ۲۵۳۶؛ ادوارز، ۱۳۷۵: ۶۹)، اما پای بنیان این اندیشه، تبیین تاریخ را محصور این دیدگاه دانسته و برآنند که محدود کردن توجه به جزئیات پراکنده گذشته می‌تواند در پایان به احساس سرخوردگی و عدم عقلانیت تمام عیار بینجامد. اگر بخواهیم حوادث و رویدادهای جزئی را به درستی درک و فهم کنیم، باید آن‌ها را در ارتباط با یک زمینه وسیع‌تر مورد بررسی قرار دهیم و این مستلزم نگرش جامع و کل‌نگر در باب تاریخ به طور کلی است؛ نگرشی که علاوه بر آن، فرایند تاریخی را آن گونه که بیانگر نوعی «معنا» یا «اهمیت» یا «نظم» است، ارائه می‌دهد، زیرا این تنها طریق است که می‌تواند برای ما به عنوان موجودات متفکر و صاحب عزت نفس قابل قبول به نظر آید. (ادوارز، ۱۳۷۵: ۹۰-۹۱) از این رو، عبریان هر فاجعه تاریخی جدیدی را که دچارش می‌شدند پادافراهی (مجازات) می‌دانستند از جانب یهوه که به علت معصیتی که قوم برگزیده مرتکب شده بود بر سر خشم آمده و کیفرشان

۱. Auguste Comte.

۲. Herbert Spencer.

۳. پوپر، در دیباچه می‌نویسد: «باید امکان یک تاریخ نظری را طرد کنیم؛ منظوم یک علم اجتماع تاریخی است که متناظر با فیزیک نظری بوده باشد. هیچ نظریه علمی در باره سیر تاریخی نمی‌تواند باشد که عنوان پایه‌ای برای پیشگویی تاریخی پیدا کند.» (پوپر، ۱۳۵۰: ۵۰)

می‌داد. (ادواردز، ۱۳۷۵: ۱۴۵)

تبیین تاریخ حیات بشری، در این وی آورد، ذیل نگاه کلان به تاریخ امکان پذیر، و فهم و کشف علل وقوع پدیده‌ها در بستر حرکت و خواست «تاریخ» قابل دست یاب است و همه تاریخ‌های به ظاهر متکثر آدمی تحت احاطه «تاریخ» واحدی است که بر اساس طرحی پیش می‌رود. (یاسپرس، ۱۳۷۳: ۳۲۹)، چنان که قرن نوزدهم شاهد رشته کوشش‌هایی برای شناخت و فهم تاریخ به عنوان یک کل بود و نظریه‌هایی چون مشیت ربانی بوسونه، طرح پنهان کانت، دست غیبی آدام اسمیت یا نیرنگ عقل هگل، کشف عنصر موثر در تاریخ و ضرورت ارجاع تحولات و جریان‌های تاریخی به آن بود.

این تبیین فلسفی که به لحاظ پیشینه تاریخی از تبیین در علم تاریخ قدیم‌تر است، هم اکنون نیز کم و بیش پیروانی دارد، به ویژه در میان باورمندان به آموزه‌های آسمانی که تا حد بالایی موید نگاه شان به هستی و زندگی است. در این تبیین، نگاه از بالا و بیرون به پدیده‌ها، به جای نگاه از درون و خردنگرانه می‌نشیند و به زعم شان حقیقت همه جریان‌های تاریخ به درستی فهم می‌شود و اساساً «تاریخ عبارت از هدف معینی بود که وقایع در جهت آن سیر می‌کنند.» (پولارد، ۱۳۵۴: ۱۹)

کانت در کتاب اندیشه نوعی تاریخی جهانی از دیدگاه جهان وطنی، پیشرفت در تاریخ را بر اساس نوعی «طرح پنهان»؛ یعنی در اجتماع پذیری و اجتماع‌گریزی انسان که او را بر خلاف میل و اراده اش به جانب بنا نمودن نوعی نظم مدنی عقلانی هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی سوق می‌دهد، تبیین نمود (ادواردز، ۱۳۷۵: ۱۹) و هگل که یکی از صاحب نظران این حوزه است، به تفصیل به این مقوله پرداخته و به شدت از آن دفاع می‌کند.

هگل برای تاریخ نویسی سه شیوه را شناسایی می‌کند؛ الف. تاریخ دست اول؛ ب. تاریخ اندیشیده؛ ج. تاریخ فلسفی و در ادامه به بیان ویژگی‌های هر یک می‌پردازد. او تاریخ دست اول را با ذکر اسامی چند تن، چون هردوت و توکودیدس و دیگران، حاوی توصیف کارها و رویدادها و اوضاعی می‌داند که خود آن‌ها را دیده و آزموده اند و در روح آن‌ها شریک بوده اند. بدین سان، نویسندگان تاریخ‌های دست اول، رویدادها و کارها و اوضاع هم زمان خود را به شکل اثری تصویری برای قوه تصور خواننده در می‌آورند (هگل، ۱۳۸۵: ۴) اما تاریخ اندیشیده، تاریخی است که نویسنده اش از واقعیتی که در آن زیست می‌کند، برتر می‌رود و نه آنچه در این یا آن زمان موجود و حاضر بوده، بلکه آنچه در روح موجود و حاضر است، را وصف می‌کند و بدین جهت

موضوع آن، گذشته به نحو کامل و کلی است. وی در ادامه به اقسام گوناگون این شیوه و خصوصیات هر یک می‌پردازد (هگل، ۱۳۸۵: ۸-۱۸) و سپس به شق سوم تاریخ‌نویسی می‌پردازد که تاریخ فلسفی جهان باشد. از نظر وی این نوع تاریخ‌نویسی با قسم پیشین پیوند مستقیم دارد، چون بمانند آن عمومی است، اما چنان نیست که به روی زمینه‌ای خاص از زندگی قومی تکیه کند و از زمینه‌های دیگر غافل بماند. او تاریخ فلسفی جهان را نه به نحو انتزاعی، بلکه به طور مشخص و انضمامی، عمومی می‌داند که به طور مطلق حاضر است، زیرا همان روح^۱ است که تا ابد نزد خود حاضر می‌ماند و گذشته برایش وجود ندارد، یا به سخن دیگر مثال است؛ مثال، همچون «مرکور» که رهبر جان هاست، رهبر راستین مردمان و جهان است، روح است که با خواست معقول و ضروری خود، رویدادهای تاریخ جهان را رهبری کرده است و می‌کند. (هگل، ۱۳۸۵: ۱۸)

هگل می‌کوشد تا غایت جهانی را به عنوان راهبرد تبیین تاریخ القاء کرده و آن را تنها راه درک درست حقیقت جریان‌ها، رویدادها و اوضاعی که در گذر زمان رخ می‌نماید، معرفی کند. وی تصریح می‌کند: برای دریافت علت و معلول در بررسی تاریخ، باید از فهم یاری گرفت. بدین سان می‌توان آنچه را در تاریخ، اساسی است از آنچه غیر اساسی است باز شناخت... معیار فهم در باز شناختن اساسی از غیر اساسی بر حسب غایتی که از بررسی تاریخ دارد فرق می‌کند... پس هنگامی که واقعیات تاریخ را با غایات روح مقایسه می‌کنیم، باید از هر چیز دیگری که ممکن است جالب توجه باشد چشم پوشیم و فقط به آنچه اساسی و مهم است، بنگریم. بدین ترتیب، محتوایی که از تاریخ در دسترس عقل قرار می‌گیرد با آنچه در اصل روی داده است برابر نیست، بلکه غایاتی است که مورد علاقه ذاتی روح یا احساس درونی است و خواندن (روایت) آن‌ها در ما اندوه یا ستایش یا شادی بر می‌انگیزد. (هگل، ۱۳۸۵: ۳۲)

بر اساس اندیشه او آدمیان به ظاهر تمایلات خود را اقتناع می‌کنند، اما در این رهگذر چیزی فزون‌تر که از آن بی‌خبرند، ولی در عمل آنان نهان است تحقق می‌یابد؛ یعنی آن «نیرنگ عقل» است که افراد را وادار به انجام مقاصدی می‌کند که خود از آن ناآگاهند (کار، ۱۹۸۰: ۲۵۳۶)، بنا بر این، تبیین تاریخ هنگامی میسر است که آدمی از خواسته‌های عقل آگاهی داشته باشد. تاریخ فلسفی جهان از نظر وی دو رکن اصلی دارد؛ اول آن که به تجربه به دست آمدنی نیست، بلکه

۱. اینکه روح از نظر هگل چیست، گفت‌وگوهای زیادی در گرفته است. (والش، ۱۳۶۳: ۱۵۱)

امری فراتجربی و عقلانی است، هر چند خود بر آن است که مطالعه گذشته تنها از طریق تجربه امکان پذیر است، ولی در تاریخ فلسفی این چنین نیست، دو دیگر آن که تاریخ در کلیتی جهانی دیده می شود نه به صورت خرد و جزئی. وی همه فراز و فرودهای حیات انسانی را که در گذر تاریخ متوجه او شده در ذیل غایتی جهانی قابل فهم و تبیین می بیند و بر آن است اگر چنین دریافتی حاصل شود، حقایق تاریخ بر آدمی مکشوف می شود، چنان که پیش بینی آینده نیز امکان پذیر می شود (والش، ۱۳۶۳: ۱۵۵)، چنان که پیش از او بوکهارت و بعد از او مارکس و دیگران چنین مسیری را پیمودند و یاسپرس بر همین اساس به صراحت از آینده تاریخ سخن می گوید. (یاسپرس، ۱۳۷۳: ۱۸۸)

مطهری بر همین سیاق از رویکردی فلسفی به تاریخ یاد می کند که متکفل شناخت تحولات و تطورات جامعه ها از مرحله ای به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر این تحولات و تطورات است و به عبارت دیگر علم به شدن جامعه هاست نه بودن آن ها (مطهری، بی تا: ۶۰) اگر چه، وی فرصت تکمیل دیدگاه خود را نیافت، اما بر اساس آنچه در ذیل تاریخ علمی و نیز دیگر نوشته هایش انعکاس یافته، می توان به نگاه فراتجربی و برون تاریخی وی به جریان های تاریخ دست یافت. وی نیز همچون دیگر فیلسوفان، به حاکمیت مشیت بر تاریخ و نیز پیشرفت تکاملی نسبی آن باور دارد (مطهری، ۱۳۶۹: ۲۳۰ بع بعد)، چیزی که به عنوان یکی از ارکان اصلی فلسفه نظری تاریخ شمرده می شود و طبعاً تاریخ نگاری اسلامی با این رویکرد، تا حدی با رویکرد کلان نگرانه افرادی چون هگل هم نوایی می یابد.

خلاصه آنکه، گرچه به زعم فیلسوفان، تبیین فلسفی تاریخ امکان بهتری برای درک جریان ها، رویدادها و اوضاع گذشته فراهم می کند و علاوه بر آن خط سیر آینده را نیز فراروی آدمی می نهد، اما نقدهای وارده بر این رویکرد و نیز غلبه دیدگاه علمی تاریخ، زمینه بیشتری برای پذیرش تبیین علمی فراهم ساخته است؛ هر چند با قاطعیت نمی توان آن را ممتازتر دانست.

نتیجه

تبیین تاریخ، امری میسر، اما به‌شدت سخت‌یاب است و نگره فلسفه نظری تاریخ نیز، با فرض مقبولیت آن، گرهی از کار مورخ نمی‌گشاید؛ چون هرگز به خردنگری‌های مطلوب دانش تاریخ نظر نمی‌کند. «تاریخ» در پی کشف حقیقت است و پژوهنده با التجا به تبیین می‌کوشد تا گذشته را به فهم خود و دیگران درآورد و چرایی وقوع رخدادها را برنماید. تحقق این امر، هرگز با داده‌های فلسفی میسر نیست. تبیین تاریخ، فعالیت اکتشافی برای درک رازورمزهای وقوع رویدادهاست که در صورت تحقق، امکان پیش‌بینی‌های مشروط را برای آدمی فراهم می‌سازد. اینکه به‌راستی ایرانیان در مواجهه با مسلمانان چه واکنشی نشان دادند، سطحی از تاریخ است؛ اما چرا چنان مسیری طی شد، تبیینی از تحول پدیدآمده در آن واقعه است که در پرتو دانش‌ها و داده‌های گسترده‌تر از روایات و اخبار تاریخی به دست آمدنی است؛ همان‌طور که اساس تاریخ اسلام با این نگره، تحولی بنیادین می‌یابد.

کتابنامه

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۶۹)، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: هفتم، انتشارات علمی و فرهنگی.
اتکینسون، آراف و دیگران، (۱۳۷۹)، فلسفه تاریخ؛ روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: طرح نو، اول.
ادواردز، پل، (۱۳۷۵)، فلسفه تاریخ، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، اول.
استنفورد، مایکل، (۱۳۸۵)، درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، تهران: دانشگاه امام صادق(ع) و سمت، دوم.
استنفورد، مایکل، (۱۳۸۴)، درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی، دوم.
باتومور، ای، (۲۵۳۶) جامعه‌شناسی، ترجمه حسن منصور و حسین کلچاهی، سازمان انتشارات کتب جیبی.
باربور، ایان، (۱۳۶۲)، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، اول.
بلعمی، ابوعلی، (۱۳۷۸)، تاریخ‌نامه طبری، تحقیق محمد روشن، تهران: سروش، دوم.
پوپر، کارل ریموند، (۱۳۵۰)، فقر تاریخی‌گری، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات خوارزمی، اول.
پوپر، کارل ریموند، (۱۳۶۴)، جامعه باز و دشمنانش، ترجمه علی اصغر مهاجر، تهران: شرکت سهامی انتشار، اول.
پوپر، کارل ریموند، (۱۳۸۴)، اسطوره چارچوب، ترجمه علی پایا، تهران: طرح نو، اول.
پولارد، سیدنی، (۱۳۵۴)، اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، ترجمه حسین اسدپور پیرانفر، تهران:

سپهر، اول.

روزنتال، فرانتس، (۱۳۶۸)، تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: آستان قدس رضوی.

زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۰)، تاریخ در ترازو، تهران: انتشارات امیرکبیر، سوم.
سروش، عبدالکریم، (۱۳۸۵)، درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع، تهران: نشر نی.
سروش، عبدالکریم، (۱۳۵۷)، فلسفه نظری تاریخ، فلسفه علم تاریخ، تهران: اول، انتشارات حکمت.

سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۲)، علم‌شناسی فلسفی؛ گفتارهایی در فلسفه علوم تجربی، انتخاب و ترجمه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، اول.

شریعتی، علی، (۱۳۴۷)، اسلام‌شناسی، مشهد: طوس، اول.
طبری، محمدبن جریر، (۱۳۸۷ق)، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی، دوم.

کار، ای.اچ، (۲۵۳۶)، تاریخ چیست، ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات خوارزمی، سوم.
کالینگ وود، آر.جی، (۱۳۸۵)، مفهوم کلی تاریخ، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: نشر اختران، اول.

لیتل، دانیل، (۱۳۸۶)، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، مؤسسه فرهنگی صراط.

مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، (۱۴۰۹)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق اسعد داغر، قم، دار الهجرة، دوم.

مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۶۸)، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.

مطهری، مرتضی، (۱۳۶۹)، فلسفه تاریخ، تهران: انتشارات صدرا، اول.

مطهری، مرتضی، (بی‌تا)، جامعه و تاریخ، تهران: انتشارات صدرا.

مطهری، مرتضی، (۱۴۰۰ق)، قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، قم: انتشارات صدرا،

۱۰۰ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال پنجم، شماره ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

ششم.

مکالا، سی‌بی‌ین، (۱۳۸۷)، بنیادهای علم تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
والش، دبلیو.اچ، (۱۳۶۳)، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاءالدین طباطبایی، تهران:
مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
هگل، گ.و، (۱۳۸۵)، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، تهران: یاران، سوم.
یاسپرس، کارل، (۱۳۷۳)، آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: انتشارات
خوارزمی، دوم.